



## زند و همن یسن، مکاشفه زرتشتی

Carlo G. CERETI, *The Zand ī Wahman Yasn. A Zoroastrian Apocalypse*. Série Orientale, Lxxv. Roma, Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente, Roma, 1995, 277 pages.

در ۱۹۹۵، کارلو چرتی، ایران‌شناس جوان ایتالیایی، کتابی حاوی متن تصحیح‌شده، حرف‌نویسی، آوانگاری و ترجمه انگلیسی متن پهلوی زند و همن یسن را همراه با مقدمه‌ای درباره این اثر منتشر کرد. سپس، دوتن از ایران‌شناسان معروف به نقد و بررسی این کتاب پرداختند: یکی فیلیپ ژینیو Ph. GIGNOUX که کتاب را ستود و خشنودی خود را از این‌که چرتی آراء او را تأیید کرده ابراز داشت؛ دیگری کرین بروک KREYENBROEK که، هرچند تصحیح و ترجمه متن را ارزشمند تلقی کرد، آراء چرتی را، به باد انتقاد گرفت. ذیلاً، نخست، ترجمه فارسی نقد فیلیپ ژینیو و سپس نقد کرین بروک را می‌آوریم.

### نقد فیلیپ ژینیو

از چند سال پیش، متون پهلوی که در قرن‌های سوم و چهارم هجری نوشته شده‌اند، سرانجام، به طبع انتقادی جدید می‌رسند: پس از روایات پهلوی (Williams 1990)، هیریدستان (Kotwal-Kreyenbroek 1992)، گزیده زادسپرم (Gignoux-Tafazzoli 1993)، نیرنگستان (Kotwal-Kreyenbroek)، در دست انتشار در چند جزوه، اکنون چاپ زند یک شیبه یشت را در اختیار داریم که ظاهراً به وُهومَنَه (Vohu Manah) اختصاص داشته و از مدت‌ها پیش موضوع بحث ایران‌شناسان معتبر بوده است.

این کار پژوهشگر جوان ایتالیایی در خور آن است که به تفصیل تحلیل و بررسی و، از جهت اتقان، نتیجه‌گیری‌هایش در باب منشأ و پیدایش متون مکاشفه‌ای ایرانی و هم‌چنین

اعتدال لحن آن، ستایش شود. در سال ۱۹۹۵، کتابی در پاریس منتشر شد با عنوان متون مکاشفه‌ای و ثبوت قومرانی<sup>۱</sup>، اثر مشترک ویدن گرن<sup>۲</sup>، هولتگارد<sup>۳</sup> و فیلوننکو<sup>۴</sup> که در آنتیه نزدیک در مجله تاریخ ادیان<sup>۵</sup> در باب آن سخن خواهم گفت. قصد این کتاب ردّ دعوی‌های من بود. به نظر من، با کتاب کارلو چرتی<sup>۶</sup>، اثر مذکور باطل و از رده خارج می‌شود. اثر چرتی نقطه عطفی است در مباحثه‌ای غالباً پر شور؛ زیرا که تجزیه و تحلیلی که از متون به دست می‌دهد برای نخستین بار مبتنی است بر مجموع متون مکاشفه‌ای که به مقایسه مجال می‌دهد. بی‌گمان، من از این که می‌بینم که مؤلف به پیش‌نهاد من که مکاشفه در معنایی محدود و، در هر حال، متمایز از آخرت‌شناسی تعریف شود توجه داشته‌خشم. امروزه همگان بر سر قدمت آخرت‌شناسی هم‌رأی‌اند و خود چرتی، در مقاله اخیر خود («درباره تعیین تاریخ زند و همن یسن»<sup>۷</sup>)، به خصوص در صفحه ۲۴۴، این نکته را بیان کرده و بر مزایای تعریف محدود مکاشفه تأکید کرده است. طرفداران قدمت مکاشفه ایرانی - چنان که مری بویس حتی از «آخرت‌شناسی مکاشفه‌ای» یاد می‌کند (چرتی، ص ۲۲) - تاکنون به این تمایز توجه نکرده بودند؛ زیرا که، با این تمایز، ناگزیر بودند که نظریات غیر قابل دفاع خود را رها کنند. با قبول این نکته مربوط به روش تحقیق، چرتی توانسته است به درستی تمام - نه به طریق حدس و گمان و با توجیه ضعیف، چنان که در اثر سابق الذکر ویدن گرن ملاحظه می‌شود - لایه‌های متعدد این رساله پهلوی را تشخیص دهد. او سه لایه تمیز داده است: (۱) اسطوره و همه آنچه به پشتون قهرمان مربوط می‌شود (۲) اشاره‌های فراوان به دوره متأخر ساسانی: فهرست دوره‌ها و برخی از خصوصیت‌های کئی و هرام پهلوان و ذکر نام یک شهبانو (که اشاره دارد به بوران Bōrān آذر میدخت، که در پایان روزگار ساسانی پادشاهی کرده‌اند) و ذکر نام سه دشمن: ترکان، رومیان و تازیان (۳) آخرین لایه، مربوط به روزگار بعد از ساسانیان، در حوزه جغرافیایی جلوه‌گر می‌شود یعنی آسیای مرکزی [ماوراءالنهر]، مناطق پیرامون دریای خزر و قفقاز، و نیز در ذکر فرار پیروز Pērōz، فرزند یزدگرد سوم، به آسیای مرکزی و تداوم «حکومت‌های» مزدپرستان در منطقه حاشیه دریای خزر.

Geo Widengren (۲)

Apocahyptique iranienne et dualisme goumrânien (۱)

Histoire des Religions (۵) Marc Pilonenko (۴) Anders Hultgård (۳)

(۶) مجله انجمن شرقی کاما، بمبئی، ۱۹۹۷.

به نظر می‌رسد که چرتی به درستی جایی برای هیچ نوع تأثیر اوستایی نگذاشته و نشان داده است که در یشت نوزدهم هیچ چیز که جنبه مکاشفه‌ای داشته باشد یافت نمی‌شود، بلکه، بر خلاف، زبان و سبک نگارش آن با زبان و سبک دیگر کتاب‌های پهلوی متأخر کاملاً قابل قیاس است و حتی آوانگاری‌ها و خصایص نحوی در آن دیده می‌شود که به زبان دری تعلق دارند. کارلو چرتی، پس از من، استدلال ویدن‌گرن را، که می‌خواست برخی از ساخت‌ها را گرت‌برداری از ساختار زبان اوستایی بشمارد، رد می‌کند، و خاطر نشان می‌سازد که نفیس اشارات به عهد عتیق و عهد جدید دلیل وجود جوهره و مایه اوستایی نیستند و حتی از وجود کلمات پارتی دخیل در فارسی میانه ظنّ تحریر این اثر در روزگار اشکانیان حاصل نمی‌شود.

البته، مؤلف، در مقدمه خود، با نهایت احتیاط شاید برای این که آتش خشم ایران‌پرستان متعصب را متوجه خود نسازد، به خواننده هشدار می‌دهد که نمی‌توان در زمینه تعیین تاریخ متون مکاشفه‌ای ایرانی به نتایج قطعی رسید و می‌افزاید که این متون ممکن است «فراورده دست دوم» بوده باشند و این همان چیزی است که من خواسته‌ام نشان دهم. من نیز همچون کارلو چرتی معتقدم که این نوع نوشته‌ها در دوره اخیر پادشاهی ساسانیان بسیار رایج بوده و، به نظر من، از سنت یهودی-مسیحی به ارث رسیده بوده است. لذا یگانه نقص کار من این بوده است که وجود لایه ساسانی را به صراحت نپذیرفته بوده‌ام؛ هر چند، در تکمله‌ای بر دو مقاله دیگر<sup>۷</sup>، از کارهای چگلدی<sup>۸</sup>، خانم دتره<sup>۹</sup> و از «وجود لایه‌های گوناگون روایات» یاد کرده‌ام. لذا کارلو چرتی نخستین کسی است که، بر خلاف اسلاف خود، این سنت‌ها و روایات را به درستی تعریف کرده است. او می‌گوید (ص ۱۳) که بخش عمده رساله زند و همن یسن را باید به دوره اخیر ساسانی یا آغاز عصر اسلامی متعلق دانست.

چنان که یاد کردم، چرتی کوشیده است تا همه پاره‌های منابع پهلوی را که به فهم زند و همن یشت کمک می‌کنند گرد آورد. او، در مقاله خود در کنگره بمبئی، به روشنی نشان می‌دهد که طرح دوره‌های چهارگانه‌ای که بیشتر فرهنگ‌های عهد باستان بر وجود

7) AAASH 1985-1988, pp. 77-78; *Apocalypses et voyages dans l'au-delà*

(۱۹۸۷ و (مکاشفات و سفر به جهان دیگر)

8) Czeḡlédy

9) Mme DESTRIÉ

آنها گواهی می‌دهند (ص ۱۷۱)، و در زند و همن یشت یکم و کتاب نهم دینکرت ارائه شده است از سنتی کلیسایی سرچشمه می‌گیرد، در حالی که طرح دوره‌های هفتگانه که در زند و همن یشت سوم و دینکرت چهارم آمده از سنت شاهنشاهی است و بی‌گمان از گنجینه اسناد شاهی خسرو اول به کتاب چهارم دینکرت راه یافته است و فصل سوم زند و همن یسن جز اقتباسی متعلق به نخستین سال‌های جهان‌گشایی اعراب نیست.

یکی از کشفیات خجسته چرتی به تفسیری مربوط می‌شود که برای وهرام ورزاونید معروف پیش‌نهاد می‌کند و می‌گوید که این نام ربطی به ایزد بهرام ندارد بلکه به بهرام گور و بهرام چوبین، یا حتی بهرام، فرزند دیگر یزدگرد سوم، مربوط می‌شود که مؤلف او را با آلواهان (Aluohan) مقیم دربار چین یکی می‌داند، و این پیش‌گویی بازگشت یکی از اعقاب خاندان ساسانی را بسیار خوب توجیه می‌کند. بی‌گمان این را به اوایل عصر اسلامی باید متعلق دانست، هم چنان که محو هویت ایرانی را، که من نشانه‌ای برای متأخر بودن تاریخ این کتاب دانسته‌ام.

ارزش دیگر کار چرتی در این است که وی جغرافیای زند و همن یسن را عمدتاً ایران شرقی و آسیای مرکزی دانسته است. نتیجه‌ای را که او از این معنی می‌گیرد باید پذیرفت: «هم واقعیت و هم اشاره‌های تاریخی فقط به دوره اخیر ساسانی یا اوایل عصر اسلامی می‌توانند تعلق داشته باشند» (ص ۲۵۱).

کارلو چرتی، هم چنان در همان مقاله ارائه شده در کنگره بمبئی، نوشته است که دوره‌های زمانی چهارگانه، که در وداها هویدا است، در ایران جز در متون پهلوی شاهد گواهی ندارد. هم چنین پیش از متن‌های زند و همن یسن و دینکرت در ایران به تقسیم زمان به چهار دوره یا هفت دوره بر نمی‌خوریم، لذا نمی‌توان این اندیشه‌ها را در ایران به گذشته‌های دورتر نسبت داد. قرابتی که وبدن گرن میان این مقوله با ژروان چهار چهره‌ای برقرار می‌کند دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات وجود لایه زروانی کهن نیست. کارلو چرتی، بعد از دوشن گیمن<sup>۱۰</sup> (و خود من)، معتقد است که «نزدیک‌ترین انگاره» این دوره‌های زمانی را در کتاب دانیال می‌توان سراغ گرفت. وی، این فرض را در نظر می‌گیرد که اندیشه‌های مکاشفه‌ای یهود در اوایل عهد ساسانی به ایران راه یافت.

تا اینجا من فقط از مباحثه درباره منشأ متون مکاشفه‌ای ایرانی سخن گفته‌ام که کارلو

چرتی در آن سهم عمده دارد. چاپ انتقادی او مبتنی است بر چهار نسخه خطی مهم K20D11 و K20b، K43 و (دینکرت 11)، که متن آن را با حذف پاره‌هایی آورده است. پس از آن، حرف نویسی با اظهار نظرهای انتقادی، برحسب شماره گذاری چاپ انکلساریا (ویدن گرن شماره گذاری وست<sup>11</sup> را هم آورده که چندان راحت نیست!) و آوانویسی (بُنواج نویسی) متن و ترجمه؛ شرح و تفسیر نسبتاً مشیع آمده است همراه با نقل بسیاری از شواهد (ص ۱۶۹ تا ۲۲۳) و، سرانجام، واژه‌نامه کامل و کتاب‌شناسی مفصل.

در باب تفسیرهای متقول در منابع پهلوی (ص ۱۷۵)، فقط یادآور می‌شوم که اکنون می‌توان به مقاله من («اختلاف نظر در باب مزدپرستی متأخر») مراجعه کرد که در آن فهرست ۴۷ نام را در صفحات ۱۴۸-۱۴۹ آورده‌ام؛ اما به نام *Ādurōy*، که کارلو چرتی در فقره VI. 10 (ص ۲۰۲) پیش‌نهاد می‌کند، برنخورده‌ام.

مؤلف، در تفسیرهای خود، برای تعیین تاریخ متن، دلایل تازه‌ای مطرح کند، چنان که مثلاً در صفحه ۱۹۲، اگر مراد از کلمه‌ای که *Xadur* خوانده شده همان خزرها (*Xazars*) باشد، زند و همن یسن نمی‌تواند پیش از سال‌های آخر عصر ساسانی نوشته شده باشد. هم‌چنین ذکر تبتی‌ها (پهلوی: *tābid*) دلیل بر همین معنی است زیرا که امپراتوری تبت فقط در قرن هشتم میلادی اهمیت یافته است. در صفحه ۱۹۳، اشاره احتمالی به وقوع زمین لرزه، مثل زمین لرزه سال ۸۵۶ در قومس یا ۹۵۸ در ری، نیز نشانه دیگری از تحریر نهایی این متن در تاریخ‌های هم‌زمان با آن رویدادهاست، هم‌چنان که دیگر متون متأخر پهلوی هم در همان زمان‌ها نوشته شده‌اند. سرانجام، زبان فقره II و IV نشان می‌دهد چقدر بعید است که زند و همن یسن روایت پهلوی متنی اوستایی تألیف شده در دوره میانه باشد.

من پیش‌نهاد کرده‌ام که برخی از رویدادهای مندرج در این متن اشاره به آشوب‌هایی شمرده شود که بابک و مُتَنَع و دیگران بر پا کرده بودند؛ اما ظاهراً کارلو چرتی به این پیش‌نهادها توجه نکرده است. در هر حال، انتظار دارم که وی پیش‌نهادهای دیگری را مطرح سازد.

Ph. Gignoux

ترجمه ع. روح‌بخشان

### نقد کرین بروک

این کتاب، که تحریر تجدید نظر شده و مفصل رساله دکتری نویسنده است، شامل متن مصحح و ترجمه زند و همن یسن است که، در دهه‌های اخیر، بحث‌های بسیاری را در جمع محققان برانگیخته است. مقدمه کتاب مشتمل است بر معرفی دست‌نویس‌های متن و تصحیحات و ترجمه‌های پیشین. حدود ۲۰ صفحه از آن حاوی بحثی است درباره مطالب، زبان و سبک متن و جایگاه آن در سنت ادبی زردشتی و مروری بر مباحثات تحقیقی. پس از مقدمه، تصویر چهار دست‌نویس مهم متن (K20b, K20, K43 و DH)، حرف‌نویسی کامل (همراه با ضبط اختلاف‌ها در پانوست)، آوانگاری، ترجمه، شرح، واژه‌نامه و کتاب‌شناسی آمده است.

ترجمه چرتی مجموعاً پذیرفتنی یا دست‌کم قابل دفاع است. برگردان انگلیسی همه جا موفق نیست و ساختمان دستوری پاره‌ای جمله‌ها، به صورتی دور از انتظار برگردانده شده است. مثلاً، در فصل ۴ بند ۲، چنین می‌خوانیم:

“And he who will have celebrated the *Yašts* and chanted the *Gāthas* <will be> as (sic) you had been reciter of the *Yašts*... during the rule of King *Wištasp*.”

در ترجمه \**būd hē* آمده است که قاعدتاً می‌بایست به صیغه سوم شخص مفرد مفید معنی شک و تردید (as if he had been) در نظر گرفته می‌شد تا متضمن ضعف تألیف یا ضعف منطقی نگردد. شاکد<sup>۱۲</sup>، مانند کوتوال و کرین بروک<sup>۱۳</sup>، تفسیری تقریباً متفاوت از فصل دوم، بند دوم به دست داده است. اما این پاره، از جمله پاره‌های مشکل متن است؛ ولی چرتی قرائت خود را، هرچند بی‌اشاره به تفسیر کوتوال و بروک، مشروحاً توجیه کرده است.

تصاویر عکسی دست‌نویس‌های معتبر متن، هرچند عملاً به خواننده کمک می‌کند تا قرائت مؤلف را واریسی کند، در مورد حرف‌نویسی، این امکان را به دست نمی‌دهد. از

12) S. Shaked, «Esoteric trends in Zoroasterianism», *Proceedings of the Israel Academy of Sciences and Humanities*, III, 7, 1969, 191.

13) F. Kotwal and Ph.G. Kreyenbroek, *The Hērbedestān and Nērangestān I: Hērbedestān*, Paris, 1992,

آنجا که اکنون افزودن حرف‌نویسی‌های سراسری در چاپ متون پهلوی مرسوم شده است، به نظر می‌رسد که به فایده عملی آنها باید به دیده تردید نگریست. شاید محققانی باشند که از روزگار دانشجویی به این سو، پیش از قرائت واژه‌ای پهلوی، هم‌چنان، آن را ذهناً حرف‌نویسی کرده باشند و، از این رو، دست‌کم بتوانند چنین شکل‌هایی را به سادگی بخوانند، هرچند روشن نیست که چرا آنان این کار را بر مراجعه به متن اصلی ترجیح می‌دهند. اما بیشتر پهلوی دانان متن دست‌نویس را، بی آن‌که چنین مرحله میانی را طی کنند، می‌خوانند.

نگارنده، به نوبه خود، اذعان دارد که بازگرداندن شکلی مانند *SGYTWND* به خط اصلی پهلوی، پیش از آن‌که ذهن فهم واژه را آغاز کند، لازم است.

بدین سان، توان گفت هر محقق در واری آوانویسی خواهد توانست به متن اصلی مراجعه کند، و این باعث می‌گردد که حرف‌نویسی سراسر متن کاری شاق به نظر آید. به نظر نگارنده شیوه رایج افزودن حرف‌نویسی سراسر متن کاری زاید است، هرچند انتقاد از یک نامزد قدیمی دکتری به خاطر آن‌که زحمت زیادی به خود داده ناپسند است. پیش از کتاب حاضر، جدیدترین تصحیح و ترجمه انگلیسی زند و همن یسن از آن ب.ت. انکلساریاست که در سال ۱۹۵۷، پس از آن‌که نخستین تصحیح او در ۱۹۴۵ در آتش سوخت، منتشر شد. سپس ویدن گرن متن کامل آن را به آلمانی ترجمه کرد.<sup>۱۴</sup> از آن پس نیز، بخش‌هایی از آن ترجمه شد. چنین می‌نماید که کمیابی نسبی تصحیحات قابل اعتماد و روزآمد از این متن مهم مبادرت به تصحیحی دیگر را توجیه می‌کند. به علاوه، مؤلف به آنچه «مشاجره داغ درباره تکوین متون مکاشفه‌ای» می‌خواند اشاره می‌کند. این اختلاف نظرها به روشنی در صفحه ۱ جمع‌بندی شده است: «کسانی که تاریخ تحریر اصلی زند و همن یسن یا مواد مندرج در آن را بلافاصله پس از زمانی که اسکندر سراسر آسیا را درنوردید و حتی پیش‌تر از آن می‌دانند زند و همن یسن را سندی می‌شمارند برای این دعوی که نوع نگارشی مکاشفه در ایران بر دیگر سنت‌ها مقدم است. اما کسانی که زند و همن یسن را متعلق به اواخر دوره ساسانی یا حتی بعد از آن می‌دانند برآن‌اند که این اثر نمونه متأخر متون مکاشفه‌ای است.

متأسفانه این درجه از روشنی و کیفیت انتزاعی در بخش‌های دیگر مقدمه دیده نمی‌شود. بخش مربوط به جایگاه زند و همن یسن در سنت ادبی زبان پهلوی (ص ۱۱۰ به بعد) با نقل قولی درباره انواع متون مکاشفه‌ای یهودی آغاز می‌شود. اما، بلافاصله پس از آن، گفته شده است که نمی‌توان «مفاهیم را به صورت مکانیکی از فرهنگی به فرهنگ دیگر انتقال داد». با این قول، ظاهراً معلوم نمی‌گردد که آوردن نقل قول چه دلیلی داشته است. سپس به درستی اظهار شده است که غالباً کشیدن خط فارق روشنی میان متون مکاشفه‌ای و متون آخرت‌شناسی در زبان پهلوی ممتنع است (از اصطلاحات مذکور تعریفی به دست داده نشده است). حیرت‌آور است که نویسنده چنین ادامه می‌دهد: «مع الوصف، هرگاه به تحلیل متون مکاشفه‌ای به عنوان پدیده‌ای تاریخی بپردازیم، باید مکاشفه را به معنای محدودی، که ژینیو پیش‌نهاد کرده است، گرفت» و قول ژینیو را نقل می‌کند که در آن گفته شده است که آخرت‌شناسی را باید از مکاشفه جدا شمرد. ولی مؤلف ظاهراً این نظر را چندان جدی نگرفته و، به‌رغم علاقه‌های مسلّم تاریخی خود، آخرت‌شناسی و مکاشفه را در بقیه فصل عموماً و جوهی از یک نوع شمرده است.

بخش مربوط به گفتگوی علمی درباره زند و همن یسن چندان روشنگرتر نیست. در این باب، مسئله این است که مؤلف به بررسی توصیفی بسنده کرده است، حال آن‌که تحلیل انتقادی فرضیات پشتوانه نظرگاه‌های مختلف چه‌بسا راه‌گشا تر می‌بود. نتیجه‌گیری چرتی، پس از مرور اختلاف‌نظرها، به خلاف آنچه در نوشته‌های علمی معمول است، زیاده‌سست مستدل گشته است و بعید است که قانع‌کننده باشد. او با این اظهار نظر آغاز می‌کند که «همه نظریه‌ها تا اندازه‌ای از حقیقت بهره‌ورند، چون هر نظریه‌ای بر دلایلی متقاعدکننده استوار است...» (ص ۲۶). چون برخی از این آراء - آن‌چنان که مطرح شده است - در تقابل مطلق‌اند، اظهار نظر چرتی مسئله برانگیز می‌نماید. چرتی می‌کوشد مشکل را با این اظهار حل کند که: «اگر مکاشفه ایرانی را دستگاهی از اندیشه‌ورزی بشماریم که از طریق متون پهلوی به ما رسیده است، مشکل بتوان پیشینه آن را دست‌کم اواخر دوره ساسانی ندانست»، اما، در عین حال، نویسنده می‌پذیرد که در زند و همن یسن، لایه‌های کهن‌تر نیز وجود دارد. نتیجه‌گیری چرتی با این بند به پایان می‌رسد (ص ۲۷): «می‌توان گفت که مایه‌های اساطیری کهن، خاطره‌های مجد و افتخار عصر ساسانی و روایات گوناگون مربوط به رخدادهایی که عارض جماعات متعدد



زردشتی شده است... به پرورده شدن آن مفهوم مکاشفه‌ای یگانه‌سازی کمک کرده است که به پیچیده‌ترین صورت در زند و همن یسن بیان شده است.»

به سخن دیگر، روایات گوناگون مربوط به مضامین مکاشفه‌ای به قالبی منسجم و یکپارچه و یگانه مکاشفه ایرانی درآمده‌اند. چنین می‌نماید که این نتیجه‌گیری بی‌دلیل باشد، چون نه در مقدمات آن غور شده است نه در تضمّنات و نه در نظرهای احتمالی دیگر. پیش از هر چیز، در این مقام ثابت نشده است که این متن موجود، که ظاهراً روایات متفاوتی را در بر دارد، به راستی تحریری تألیفی و همگون از مکاشفه ایرانی است، بیش از پیش این نکته روشن می‌گردد که طیف نسبتاً گسترده‌ای از آراء و سنت‌ها در بیشتر حوزه‌های دیگر تعالیم دینی وجود دارد. حتی اگر ادعای مؤلف درست می‌بود، باز این پرسش هم‌چنان باقی می‌ماند که مقصود از آن چه می‌تواند باشد؟ گزارش‌های متفاوت، در فرایندی نظیر هم‌مایه‌سازی طبیعی، به صورت روایتی یگانه و جامع در نمی‌آید و این کار مستلزم تلاش فکری فردی است. چنانچه فرض چرتی مقرون به صواب باشد، بهترین توجیه آن این خواهد بود که تنی چند از کاتبان دانشمند قرن نهم یا دهم میلادی (سوم یا چهارم هجری)، از میان چندین روایت رایج در حوزه خود، یکی را برگزیده و، با پردازش‌های ادبی خود، آن را آراسته و پیراسته و به صورت تحریر نهایی درآورده‌اند. احتمال دیگر، که ظاهراً مؤلف آن را مطرح کرده، این است که جماعتی ستم‌دیده از زردشتیان، در اواخر دوره ساسانی یا پس از آن، به کوششی پُردامنه دست زدند تا روایات را از سراسر ایران زمین گرد آورند و یکی از آنان، با استفاده از روایات گردآمده، به ساخت و پرداخت یک متن مکاشفه‌ای مبادرت می‌کنند و جماعت زردشتی نتیجه کار او را به عنوان روایتی معتبر می‌پذیرد. به نظر نگارنده، چنین چیزی بعید می‌نماید.

به‌علاوه، روشن نکرده است که چرا تفسیر «مرکزگرا»، یعنی فرض تحریری یگانه و مقبول عام بر اساس تحریرهای گوناگون کهن‌تر، بر تفسیر «مرکزگریز»، یعنی فرض وجود گزارش‌هایی کهن از مکاشفه که نسل اندر نسل و سینه‌به‌سینه منتقل شده باشد و یکی از آنها تصادفاً به کتابت و به صورت کتاب درآمده باشد، مرجح است. اگر آنچه افتاده چنین باشد، پس باید انتظار داشت که پاره‌ای ویژگی‌های روایت شفاهی در متن مکتوب دیده شود و این معنی در متن زند و همن یسن فراوان مصداق دارد. مثلاً، در روایت‌های شفاهی چندی، مربوط به چند دوره، آگاهی از دانش باستانی بازتاب یافته و به

رخدادهایی اشاره رفته که برچند نسل اخیر عارض شده؛ ولی، در آنها، در باره دوره واسط سختی نیست. این درست همان چیزی است که در زند و همن یسن دیده می‌شود. شاید ذکر این نکته لازم باشد که، بسیاری از این قبیل متون را می‌توان نشان داد که، به‌رغم منابع «متأخر» خود، همان خط داستانی اولیه و بسط و گسترش وسیع سلسله حوادث را، که می‌بایست در بیشتر روایات کهن‌تر وجود داشته باشد، حفظ کرده‌اند.

هم‌چنین است، این فرضیه که یک رشته از روایات که طی دوران انتقال شفاهی پرورده شده‌اند، از وجود گزارش کوتاهی از رویای زردشت (فصل ۱) حکایت می‌کنند، در حالی که روایتی پرداخته‌تر در فصلی دیگر (فصل ۲) آمده است. چرتی فصل کوتاه‌تر را «زاید» می‌خواند (ص ۹). متخصص در روایات شفاهی در این حالت الگوی رایجی را بازمی‌شناسد: متن طولانی‌تر و خلاصه آن که روایتگران به خاطر سپرده‌اند، هر دو، به هنگام تألیف، در متن مکتوب درج شده‌اند.

نکته مهم دیگری که مؤلف از آن غافل مانده وجود نسبتاً بارز نوع تفسیرهای موبدانه است در فصل‌های پنجم، ششم و هفتم که ظاهراً در سنت زندنویسی معمول بوده است، در حالی که دیگر بخش‌های متن عملاً فاقد آن‌اند. این معنی حاکی از آن است که متن مکتوب موجود زند و همن یسن ترکیبی است از متونی با منابع متفاوت که برخی از آنها بخشی است از روایت عالمانه موبدان. البته محال نیست که چند متن مکاشفه‌ای، در اوان فتوحات اعراب، در زند درج شده و نسل‌های بعد آن را تفسیر کرده باشند، ولی مشکل بتوان چنین امری را محتمل دانست.

نکته اصلی در نتیجه‌گیری از مباحثه جاری این است که آیا زند و همن یسن را عمدتاً پدیده‌ای متعلق به زمان نگارش آن باید شمرد یا نه؟ به نظر فیلیپ ژینیو (که در ص ۲۵ نقل شده)، «اگر متون موجود را بدون خوض و غور بیشتر در متونی اساس قرار دهیم که دیگر وجود ندارند، احتمال از بین رفتن آنها را، تا زمانی که شواهد جدی به دست نیاید، نمی‌توان به عنوان فرضیه‌ای در تحقیق به کار برد». اگر این روش را به نتیجه منطقی مترتب بر آن برسانیم، باید بپذیریم که همه کتاب‌های به زبان پهلوی باید چنان بررسی شوند که انگار فرآورده مغزهای بارور قرن نهم‌اند.

البته غالب پهلوی‌دانان چنین می‌پندارند که مندرجات بیشتر «کتاب‌های قرن نهم میلادی / سوم هجری» از اصلی بس قدیم‌تر سرچشمه گرفته‌اند و مبتنی‌اند بر روایاتی که

طی زمانی دراز سینه به سینه نقل شده‌اند. هنوز کار زیادی مانده است انجام گیرد تا تاضمّنات این معنی را بیشتر درک کنیم و، در زمانی که آگاهی ما فقط اندکی بیش از سطح ابتدایی است، اظهار نظرهای زیاده از حد بیهوده خواهد بود. با این همه، چنین می‌نماید که مقدمه اثر حاضر - و برخی از عقاید منعکس در آن - نیاز به رویکردی واقع‌بینانه‌تر به تاریخ متون پهلوی را به روشنی ثابت می‌کند.

هرچند، بدین قرار، وجوهی از مقدمه چه بسا مسئله‌ساز به نظر آید، این فقط بخش کوچکی از کتاب است؛ ظهور مابقی اثر چرتی را، به عنوان تصحیح و ترجمه‌ای سودمند و روزآمد از زند و همن یسن باید خوش آمد گفت.

Philip G. KREYENBROEK, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol 61, part I, 1988, pp. 150-152.

Ph. G. KREYENBROEK  
ترجمه ابوالفضل خطیبی

